



روز یلدا محدثه رضایی

شب یلدا یعنی طولانی‌ترین شب سال. درباره شب یلدا فقط همین قدر می‌دانم. نمی‌دانم چقدر از شب‌های دیگر طولانی‌تر است. این شب چه هنری کرده که اینقدر برای خودش برویا دارد و همه این‌قدر تحویلش می‌گیرند. خیلی‌ها اسم دخترهایشان را می‌گذارند یلدا، خیلی‌ها در این شب، تازه یادشان می‌افتد که آنقدرها هم بی‌کس و کار نیستند و یک فک و فامیلی هم دارند. دور هم می‌نشینند. یعنی دور یک کرسی می‌نشینند و آجیل و هندوانه و شیرینی میل می‌فرمایند. چپیس و پفک و این جور چیزها هم هست؛ البته شاید بیترا هم بخورند. آخر دیگر شب یلدا هم مثل قدیم‌ها نیست. شاید هم کسی دور کرسی ننشیند. بنشینند روی میل و این خوراکی‌ها را روی عسلی بگذارند و مقدم شب یلدا را گرمی بدارند. من که همیشه شب یلدا خواب بوده‌ام و اصلاً متوجه نشده‌ام که این شب با شب‌های دیگر چه فرقی دارد. فقط قبل از شب یلدا نمی‌دانم چرا این‌قدر هندوانه‌فروش‌ها زیاد می‌شوند. نمی‌دانم چرا الاویلا آدم‌ها باید حتماً در این شب هندوانه بخورند. نمی‌دانم این شب یلدا به چه دردی می‌خورد! اما آن طور که می‌دانم به درد شاعرها خیلی خورده، در مثل‌هایشان زلف یار را به شب یلدا تشبیه می‌کنند و از این حرف‌ها. اگر اشتباه نکنم شب یلدا اولین شب زمستان است. یکی از اولین شب‌های سرد زمستان. شروع شب‌هایی که برف سفید و درخشان در تاریکی شب همه جا را روشن می‌کند. روشنائی سحرانگیز برف. بر روی برگ درختان، بر روی دیوارها، بر روی... پس

دوستی برای همه لحظات مریم نیکوحر فیان

یک دوست خیلی مهم است؛ برای لحظات شاد، برای فرصت‌هایی که جان می‌دهد برای رفتن به کوه، سینما، برای دقیقه‌هایی که در بریدن و دوختن پارچه زندگی اشتباه کرده‌ایم. دانه‌دانه کوه‌ها را بشکافد و یاد بدهد که راه بریدن و زیر پرخ انداختن چیست؛ اما هیچ وقت پارچه گل‌بهار را با قیچی حسادت تکه‌تکه نکنند. به‌ویژه این که برای ما دخترها احساس و لطافت مهم است. هر وقت نگرانی با بی‌تابی به قلبمان بکوبد شانه‌هایی را می‌خواهیم که لیختند بزنند، و هرگاه دلمان بگیرد پنجره‌ای شود و بلبلی درونش آواز بخواند. برای احساس‌هایی که گاهی در درستی و غلط بودن آن‌ها تردید داریم باید کسی به اسم دوست باشد تا به قول معروف، بتواند راه را از چاه نشانمان بدهد. خیلی سخت است که بخواهی پیدایش کنی، دوست خوب را می‌گویم. کسی که احساس لطیف دختربودنش دچار سرماخوردگی نشده باشد و ارزش دوستی داشته باشد؛ بفهمد که چه چیزهایی را دوست‌داریم و برای چه آدم‌هایی احترام قائلیم.

دخترهای خوب کم نیستند اما آن که نسبت به روحیه هرکسی درک درستی داشته باشد، شاید در این نزدیکی‌ها نباشد. تازه حالا آمدیم و پیدا هم شد، اعتماد کردن چه می‌شود؟

من واقعاً گشتم؛ اما باور کنید که هیچ‌کس را مثل یک مادر یک خواهر، رازدار و بالاتر از هر کسی، خدای خوب، بهتر پیدا نکردم.

به همین راحتی محدثه رضایی

سلام خدا جان!

نامه نوشتن به تو برایم از همه کس آسان‌تر است. دیگر نباید به دنبال تمبر و پاکت بگردم و دیگر نباید هر کدام از داداش‌هایم پایشان را توی حیاط گذاشتند و حدس زدم می‌خواهند از خانه بیرون بروند، بیرم جلوشان و بگویم این نامه را برایم در پست بیندازد. این نامه لازم نیست مسیری طولانی را طی کند. تو در هر کجا می‌توانی آن را دریافت کنی. تو همین حالا داری نامه مرا می‌خوانی.

من یک‌بار وقتی کلاس اول ابتدایی بودم یک نامه به تو نوشتم و انداختم بالای سایه‌بان جلوی اتاق. در آن‌جا همه حرف‌هایم را به تو زدم. یک روز مامان و بابا داشتند خرت و پرت‌های بالای آنجا را مرتب می‌کردند و من هم یادم رفته بود که نامه‌ای به تو نوشته‌ام. آن‌ها نامه مرا خوانده بودند و وقتی پرسیدند: این نامه را تو نوشته‌ای؟! خیلی خجالت کشیدم.

آن روزها من فکر می‌کردم باید نامه‌ام را بر روی بالاترین ارتفاع، نزدیک به تو بیندازم. فکر می‌کردم تو فقط در آسمان هستی. ولی حالا می‌دانم تو همه جا هستی. هر جا که من باشم. تو در خود من هستی و من همیشه به همین راحتی که الان دارم با تو حرف می‌زنم، می‌توانم با تو حرف بزنم. به همین راحتی!